

دولت اسلامی و پیشگیری از طلاق ناشی از ناتوانی پرداخت نفقه

سیدجواد ورعی*

چکیده

در این مقاله، ابتدا به اهمیت ازدواج و تشکیل خانواده و متقابلاً ناگوار بودن طلاق در فرهنگ اسلامی پرداخته و از نفقه به عنوان حق زن و تکلیف مرد در زندگی از دیدگاه فقهی و حقوقی سخن گفته شده است. همچنین با اشاره به قوانین و مقرراتی که در جهت تحکیم و استواری خانواده، وضع شده، وظیفه دولت اسلامی در این زمینه، ترسیم و راهکارهایی به منظور تأمین معیشت خانواده‌هایی که در معرض خطر از هم پاشیدگی هستند، پیشنهاد شده است. بر این اساس، دولت اسلامی، وظیفه دارد در عرصه سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرا، از بروز طلاق‌هایی که ریشه اقتصادی مثل ناتوانی زوج از پرداخت نفقه دارد، جلوگیری نماید.

واژگان کلیدی

ازدواج، خانواده، طلاق، نفقه، دولت اسلامی.

دریافت: ۱۳۹۶/۵/۱۰ تأیید: ۱۳۹۶/۶/۲۷

✽ عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

اهمیت ازدواج و تشکیل خانواده در فرهنگ اسلامی ایجاب می‌کند که دولت اسلامی اهتمام ویژه‌ای به این مسأله داشته باشد و براساس وظیفه‌ای که قانون اساسی بر عهده دولت نهاد، در سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی‌ها مطمح نظر باشد به گونه‌ای که عوامل مهم بر هم خوردن کانون خانواده شناسایی شده و برطرف گردد. در جامعه ما یکی از مهم‌ترین عوامل تزلزل خانواده، مسائل اقتصادی است؛ در این نوشته یکی از این عوامل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. جایگاه خانواده در اسلام

«ازدواج و تشکیل خانواده» در فرهنگ اسلامی از اهمیتی فراوان برخوردار است. قرآن کریم آفرینش هر یک از زن و مرد را برای آرامش دیگری از آیات الهی شمرده (روم (۳۰): ۲۱) و با وعده بی‌نیاز کردن زنان و مردان فقیر، آنان را به ازدواج تشویق می‌کند (نور (۲۴): ۳۲) چنانکه رسول خدا ﷺ محبوب‌ترین بنیان نزد خدای سبحان را در مکتب اسلام «ازدواج» دانسته که موجب حفظ نیمی از دین می‌گردد (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۲۰، ص ۱۷). امام صادق علیه السلام نیز در روایتی دو رکعت نماز شخص متأهل را برتر از هفتاد رکعت نماز شخص مجرد دانسته است (همان، ص ۱۸).

همان‌قدر که تشکیل خانواده در این مکتب از «ارزش والایی» برخوردار است، طلاق و متلاشی شدن زندگی مشترک «ضد ارزش» بوده و به شدت نکوهیده است. خانه‌ای که به وسیله طلاق خراب می‌شود، مبعوض‌ترین بنیان (همان، ج ۲۲، ص ۷) و موجب لرزش عرش خداست (همان، ص ۹).

طلاق هر چند در اسلام، مجاز شمرده شده، اما به خاطر عوارض و پیامدهای خطرناکی که دارد، به شدت مورد نکوهش قرار گرفته تا فقط در موارد ضروری و اضطراری بدان اقدام شود و تدابیری اندیشیده شده تا طلاق به ندرت رخ دهد. همان‌قدر که به ازدواج، امر تشویق شده، به همان میزان و حتی بیشتر از آن از وقوع طلاق، نهی و نکوهش شده است.

مثلاً شرایطی که برای طلاق تعیین شده؛ مانند: صحت طلاق زن در حال پاکیزگی،

حضور دو شاهد عادل به هنگام طلاق و عدم لزوم آن به هنگام رجوع، حضور زن در خانه شوهر در زمان عِدّه، جواز آرایش کردن او برای مرد و نیز تلاش برای ایجاد صلح و آشتی میان زن و شوهر توسط خویشان آن دو پیش از مراجعه به دادگاه، نکوهش رفتار کسانی که میان زوجین اختلاف و نزاع ایجاد کنند و... همگی با هدف جلوگیری از وقوع آسان طلاق بوده است (ر.ک: محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۵، ۱۲، ۱۹، ۲۷، ۳۱؛ حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۲۰، ص ۴۶-۴۵).

۱-۱. نفقه حق زن و تکلیف مرد

در این اجتماع کوچک هر یک از اعضاء، دارای حقوق و تکالیفی هستند که در شریعت اسلام به تفصیل مطرح شده است. از جمله حقوقی که برای زن بر عهده شوهر به رسمیت شناخته شده «نفقه» است؛ حتی اگر زن متمول باشد و مرد فقیر. البته لزوم پرداخت نفقه از جانب زوج منوط به شرایطی مانند ادای حقوق او از طرف زوجه است. حتی یکی از علل سرپرستی مرد بر خانواده آن است که وظیفه تأمین مخارج زندگی را بر عهده دارد ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ (نساء: ۴). تأمین زندگی همسر باید به گونه‌ای باشد که نیازهای متعارف او تأمین شود و به تعبیر قرآن «معاشرت به معروف» باشد (نساء: ۴). تأمین خوراک، پوشاک، مسکن و...، حتی استخدام خادم برای آنان که در خانه پدری از آن برخوردار بوده‌اند یا به سبب بیماری نیازمند آن هستند، از وظایف زوج در برابر زوجه است (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۳۱، ص ۳۳۰). ناگفته نماند این همه در صورت توانایی مالی زوج است و در صورت ناتوانی به مقداری که در توان دارد موظف به تأمین مخارج زوجه است ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره: ۲). احکام نفقه و فروع آن به تفصیل در فقه و نیز قوانین برگرفته از فقه، مطرح شده که بر آن دسته از احکامی که پیش از تبیین وظایف دولت اسلامی ضرورت دارد، مروری می‌کنیم.

۲. فقه و تحکیم خانواده

۱-۲. ازدواج و توانایی مالی مرد

فقیهان در بحث نکاح، پرسشی مطرح کرده‌اند که «کفایت و همتایی زن و مرد» که شرط صحت نکاح است در چه اموری لازم است؟ در فقه اهل سنت و فقه شیعه به این پرسش، پاسخ‌های متفاوتی داده شده است؛ مثلاً آیا «توانایی بر پرداخت نفقه زن» از شرایط کفایت است یا نه؟ در این باره اتفاق نظری در میان فقیهان وجود ندارد. برخی از آنان مانند شیخ طوسی در «مبسوط» و «خلاف»، آن را شرط می‌دانند (طوسی، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۱۷۸).

گروه دوم که اکثر فقیهانند، با نقد دلایل گروه نخست «توانایی بر نفقه» را شرط صحت عقد ندانسته و به دلایلی از آیات و روایات استدلال کرده‌اند.

و گروه سوم ضمن صحیح شمردن عقد، لزوم آن را منکر شده و برای زن، حق فسخ چنین نکاحی را قائل شده‌اند. البته می‌توان آن را بر صورتی که زوج، خود را از نظر مالی متمکن معرفی کرده باشد یا ارتکاز عرفی بر تمکن زوج بر نفقه باشد، حمل نمود و چون بعد از عقد، خلاف آن ثابت می‌گردد، زن حق فسخ نکاح را خواهد داشت.

دلایل فقهی نظریه مشهور «عدم اشتراط توانایی بر نفقه» در کفایت

دلیل یکم: اطلاقات ادله جواز نکاح

«توانایی پرداخت نفقه» در هیچ یک از آیات و روایات به عنوان قید یا شرط صحت نکاح، ذکر نشده؛ چنانکه «عدم توانایی پرداخت نفقه» نیز به عنوان عامل جواز فسخ نکاح قرار نگرفته، از این رو، آیات و روایاتی که دستور نکاح داده‌اند، اطلاق دارند.

دلیل دوم: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (نور: ۲۴: ۳۲)؛ ای مؤمنان! به مردان و زنان بی‌همسری که در میان شما هستند و نیز به بندگان و کنیزانتان که شایستگی ازدواج دارند، همسر دهید. اگر تهیدستند، خداوند آنان را از فضل خود توانگر خواهد کرد که خداوند دارای بخششی گسترده است و به حال کسی که صلاح او گشایش است، داناست.

در این آیه «مانع بودن فقر» برای صحت نکاح نفی شده است. از این رو، عدم توانایی پرداخت نفقه به خاطر فقر نباید مانع ازدواج شود، بلکه خداوند از فضل خود کسانی را که ازدواج کنند، بی نیاز خواهد کرد. بنابراین، نه تنها «توانایی مالی بر پرداخت نفقه» شرط ازدواج نیست، بلکه فقر هیچ گونه مانعیتی برای ازدواج نداشته و حتی ازدواج از عوامل رفع فقر و نداری، دانسته شده است.

۲-۲. ناتوانی مرد از پرداخت نفقه

در ادامه پرسشی دیگر مطرح شده که اگر مرد به رغم توانایی پرداخت نفقه به هنگام عقد، پس از شروع زندگی به هر علتی از پرداخت نفقه عاجز شد، چه باید کرد؟ در این فرع فقهی نیز چند نظریه به چشم می خورد که عبارتند از:

نظریه یکم: زن می تواند عقد نکاح را فسخ کند.

نظریه دوم: زن در صورتی می تواند عقد نکاح را فسخ کند که به حاکم دسترسی نداشته باشد و الا فسخ از اختیارات حاکم است.

نظریه سوم: نه زن و نه حاکم هیچ کدام نمی توانند نکاح را فسخ کنند و زن باید صبر کند به امید آنکه مرد توانایی بر نفقه پیدا نماید (ر.ک: نجفی، ۱۳۶۲، ج ۳۰، ص ۱۰۶-۱۰۵؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۸۱-۲۸۰؛ امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۵۴)؛ مانند بقیه طلبکاران که باید تا زمان توانایی بهدکار صبر کنند. مگر آنکه صبر و تحمل زن، موجب ضرر یا حرج برای او باشد که در این صورت می تواند به دادگاه مراجعه کرده و تقاضای طلاق نماید (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۵، ص ۳۱۳).

نظریه چهارم: بعضی از فقیهان معاصر این حق را برای زن قائل شده اند که برای استیفای حقوق خود به دادگاه مراجعه کند. حاکم در مرحله نخست مرد را وادار می کند که همسرش را طلاق دهد و اگر کارساز نبود، مستقیماً زن را طلاق می دهد. در این نظریه، لزومی ندارد که زن گرفتار عسر و حرج شده باشد تا اقدام به درخواست طلاق کند، بلکه به مجرد عجز زوج از پرداخت نفقه، زن می تواند تقاضای طلاق نماید (حکیم، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۳۰۵؛ خویی، بی تا، ج ۲، ص ۳۹۵).

ملاحظه می شود که اکثر فقیهان در صورت عروض ناتوانی مالی پس از عقد، اجازه

فسخ نکاح را به زن یا حاکم شرع نمی‌دهند. گرچه به نظر بعضی از فقهای متأخر، اگر زن به دادگاه مراجعه کند و تقاضای طلاق نماید، حاکم می‌تواند مرد را به طلاق وادارد و در غیر این صورت خود مستقیماً زن را طلاق دهد. اهل تحقیق می‌دانند که واگذاری امری به دادگاه برای طلاق که منوط به وجود شرایطی است، با دشواری‌ها و موانعی روبروست. این همه نه به خاطر عدم اهتمام به حقوق زن، بلکه به خاطر شدت اهتمام به حفظ کیان خانواده است.

۲-۲-۱. دلایل «عدم جواز فسخ نکاح در صورت عجز زوج از پرداخت نفقه»

دلیل یکم: اطلاعات و عموماًتی که شرطیت «توانایی مالی را در صحت عقد» نفی می‌کرد، شامل شخصی که بعد از ازدواج بر اثر علل و عواملی از پرداخت نفقه عاجز شده، هم می‌شود.

دلیل دوم: دلایلی مثل آیه ۳۲ سوره نور که ازدواج را عامل غنا و برطرف شدن فقر شمرده‌اند.

دلیل سوم: بر اساس روایت موثقه سکونی از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام، زنی به امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ناتوانی مالی شوهرش شکایت کرد. حضرت از زندانی کردن مرد امتناع نمود و فرمود: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۹۹).

دلیل چهارم: اگر با عروض ناتوانی مالی پس از ازدواج، انسان شک کند که لزوم عقد به قوت خود باقی است یا نه، می‌تواند با استصحاب بقای عقد، عدم جواز فسخ را نتیجه بگیرد.

۲-۲-۲. دلایل مخالفان لزوم عقد

دلیل یکم: اگر زن در چنین مواردی حق فسخ یا مراجعه به حاکم و درخواست طلاق را نداشته باشد، دچار عسر و حرج و ضرر می‌شود. لذا دو قاعده «لا حرج» و «لا ضرر» اقتضاء می‌کند که برای زن، چنین حقی را قائل شویم.

پاسخ: در مواردی که عسر و حرج و ضرر پیش آید، ادله لا ضرر و لا حرج حاکم است

و چنین حقی برای زن ثابت خواهد بود، ولی آیا در همه موارد زن دچار ضرر و عسر و حرج می‌شود؟ اگر زن خود دارای توانایی مالی باشد یا دولت اسلامی یا افرادی خیر به چنین خانواده‌ای کمک کنند، یا در صورتی که با فسخ عقد و طلاق گرفتن نیز گشایشی در زندگی زن پیش نیاید، قهراً ادله لاضرر و لاجرح، حاکم نخواهند بود. پس دلیل فوق اخص از مدعاست.

دلیل دوم: آیه ﴿فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ (بقره (۲): ۲۲۹) اگر زن حق فسخ عقد یا طلاق گرفتن را در چنین مواردی نداشته باشد، مقید کردن او به این زندگی، مصداق ﴿إِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ﴾ نیست؛ در حالی که زوج وظیفه دارد زوجه را یا به صورت مطلوب نگاه دارد یا با احسان و نیکی طلاقش دهد.

پاسخ: اگر زن توانایی مالی داشته باشد یا از راه دیگری مثل بیت المال زندگی او تأمین شود و زوج نیز رفتار نیکویی با او داشته و به خاطر ناتوانی از پرداخت نفقه نیز بدهکار او باشد تا هر وقت توانایی مالی پیدا کرد، بدهی‌اش را پردازد، نگاه داشتن او منافاتی با ﴿إِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ﴾ ندارد. بنابراین، این دلیل هم اخص از مدعاست.

البته در فرضی که راهی برای رفع مشکل اقتصادی زن وجود نداشته باشد و با فسخ یا طلاق، گشایشی در زندگی او رخ می‌دهد، نگهداری او ﴿إِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ﴾ نیست.

دلیل سوم: روایات

الف) روایات متعددی که در صورت ناتوانی مرد از پرداخت نفقه برای حاکم، حق تفریق قائل شده‌اند. به عنوان نمونه:

- راوی از امام صادق علیه السلام درباره آیه ﴿وَمَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ﴾ (طلاق (۶۵): ۷) می‌پرسد. امام می‌فرماید: ﴿إِذَا أَنْفَقَ عَلَيْهَا مَا يُقِيمُ ظَهْرَهَا مَعَ كِسْوَةِ وَالِإِ فُرْقٍ بَيْنَهُمَا﴾ (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۲۱، ص ۵۰۹).

درباره تعبیر «فُرْقٍ بَيْنَهُمَا» که در روایات متعددی آمده، احتمالاتی وجود دارد:

۱. حاکم، آن دو را از هم جدا می‌کند تا وقتی که مرد بتواند نفقه زن را پردازد.
۲. حاکم، زن را طلاق می‌دهد؛ بخصوص با توجه به روایاتی که برای حاکم، حق اجبار زوج به طلاق زوجه را قائل است.
۳. حاکم، عقد نکاح را فسخ می‌کند.

احتمالات مختلف در روایت، مانع استدلال و اثبات مدعاست.

ب) دسته دوم، روایاتی است که فرد را موظف می‌کند که در صورت عدم توانایی پرداخت نفقه، زن را طلاق دهد. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا زوج را برای پرداخت نفقه همسرش مجبور می‌کنند؟ فرمود: «اذا كساها ما يوارى عورتها و يطعمها ما يقيم صلبها اقامت معه و الا طلقها» (همان، ص ۵۱۰). سند روایت مقطوع بوده و نمی‌توان بر اساس یک روایت مقطوع در چنین مسأله‌ای نظر داد.

افزون بر دلایل یاد شده، بعضی از فقیهان به قاعده «الحاکم ولی الممتنع» استدلال کرده‌اند.

گرچه این قاعده فقهی در کلمات فقیهانی که این بحث را مطرح کرده‌اند، مشاهده نمی‌شود، اما در بحث زنی که شوهرش مفقود شده باشد و تا چهار سال از او خبری نشود، به این قاعده استناد کرده‌اند. گویا نخستین فقیهی که به منظور حل مشکل زنان و دفاع از حقوق ایشان راه «مراجعه به حاکم و درخواست طلاق» را در چنین صورتی گشوده، سیدمحمد کاظم یزدی صاحب اثر نفیس عروه باشد.

ولی آیا واقعاً شوهری که از پرداخت نفقه همسرش به دلیل بیکاری، ورشکستگی یا بیماری، عاجز و ناتوان است، «ممتنع» است تا حاکم ولی او شمرده شود و بتواند همسر او را طلاق دهد یا «ممتنع» بر کسی صدق می‌کند که به رغم توانایی مالی از پرداخت نفقه همسرش استنکاف می‌ورزد؟ به نظر می‌رسد که ممتنع، ظهور در شخص دوم دارد.

۲-۳. تحلیل و بررسی

از هیچ یک از دلایل فوق استفاده نمی‌شود که در صورت عروض ناتوانی مالی بعد از عقد، زن بتواند عقد نکاح را فسخ کند یا به حاکم مراجعه کرده و تقاضای طلاق نماید. از مجموع آیات و روایات می‌توان نتیجه گرفت که:

اولاً در صورت توانایی زوج از پرداخت نفقه و استنکاف از آن و ناراحتی زن از این وضعیت و تقاضای طلاق، مرد باید زن را طلاق دهد. در غیر این صورت، حاکم او را به طلاق دادن، مجبور می‌کند و در مرحله سوم خود مستقیماً طلاق می‌دهد.

ثانیاً در صورت ناتوانی مرد از پرداخت نفقه که ممکن است بر اثر علل و عوامل مختلفی پیش آید، تنها در صورتی که زن گرفتار عسر و حرج شود، می‌تواند تقاضای طلاق کند و الا در صورتی که خودش توانایی مالی داشته یا دولت اسلامی یا شخص نیکوکاری، نیاز مالی او را تأمین نماید به گونه‌ای که گرفتار عسر و حرج نشود و البته مرد هم بدهکار نفقه او باشد، مجاز به درخواست طلاق نخواهد بود و هیچ کدام از دلایل یاد شده ناظر به چنین فرضی نیست. مشهور فقیهان نیز همین مطلب را از ادله برداشت کرده‌اند.

نکته‌ای را که می‌توان در پایان این بخش یادآور شد این است که: چون فقیهان در اظهار نظر و فتوا، تابع ظواهر ادله هستند، به خاطر اختلاف در استظهار به نظرات مختلفی رسیده‌اند و البته همگی به دلیل پیروی از حجت شرعی معذورند، اما به نظر می‌رسد که می‌توان نظریه مشهور فقیهان را در راستای مقاصد شریعت و رسالتی که دولت اسلامی در اداره مطلوب جامعه برعهده دارد، دانست. افزون بر مقتضای مجموع ادله، توجه به مقاصد قانونگذار و جایگاه ازدواج و اهمیت حفظ و حراست از آن و موارد خاص تجویز طلاق و تفاوتی که قانونگذار میان ازدواج و طلاق قائل است؛ در یکی قائل به آسان‌گیری و در دیگری قائل به سخت‌گیری است، یکی را تشویق می‌کند و از دیگری برحذر می‌دارد، نظریه مشهور را که اجازه فسخ یا طلاق را صرفاً به خاطر «عجز زوج از پرداخت نفقه» نمی‌دهد و جواز فسخ یا طلاق، توسط دادگاه را منحصر به مواردی می‌داند که ادامه زندگی با چنین وضعیتی، موجب «ضرر قابل توجه» یا مستلزم «عسر و حرج بر زوجه» است و تا به این مرحله نرسیده نباید مجوز فسخ یا طلاق صادر نمود را تأیید می‌کند.

بر این اساس در صورتی که زن از توانایی مالی برخوردار باشد و بتواند زندگی خود را اداره نماید و البته نفقه‌اش را نیز از شوهرش طلبکار است تا به هنگام توانایی زوج دریافت کند، یا دولت و اجتماع به وظیفه خود عمل نموده و از طرق مختلف مثل کمک به زوج یا زوجه این زندگی را اداره نماید، قاعدتاً نباید فسخ یا طلاق، مجاز باشد و خانواده‌ای از هم پیاشد.

شاید مقصود صاحب جواهر از اینکه «نظریه اکثر فقیهان مبنی بر عدم اشتراط توانایی بر

پرداخت نفقه در کفالت به اصول و قواعد مذهب، اشبه است» (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۳۰، ص ۱۰۴) همین نکته باشد.

شاید بی توجهی به مال و ثروت، ارزشی بودن ازدواج، توجه به ملاک‌های اخلاقی و مذهبی در ازدواج، اعتماد به وعده الهی و توکل بر او در تشکیل خانواده، راضی بودن به رضای الهی در هر حال، قبح طلاق و بر هم خوردن کانون خانواده از جمله آن اصول و قواعد باشد.

اما فرض «عسر و حرج زن» از مجوزات رجوع به دادگاه و درخواست طلاق است و مردی که امروزه نتواند نفقه همسر و فرزندانش را پردازد و راهی هم برای تأمین زندگی آنان نباشد، به طور طبیعی آنان را گرفتار عسر و حرج می‌کند، قهراً در این گونه موارد تقاضای زوجه به طلاق می‌انجامد و یک خانواده، متلاشی می‌شود.

بنابراین، به منظور از بین بردن زمینه‌های بروز عسر و حرج برای زوجه، لازم است تدابیری اندیشید و حتی الامکان از متلاشی شدن نهاد خانواده جلوگیری نمود.

نتیجه سخن آنکه «تحکیم و تشدید خانواده» و «جواز طلاق در موارد بسیار خاص و استثنایی» در فقه و فتوای مشهور فقهاء نمایان است و ضرورت دارد که این جهت‌گیری در وضع قوانین و مقررات مراعات گردد.

۳. قانون اساسی و تحکیم خانواده

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی، خبرگان منتخب مردم، مسأله تحکیم خانواده را در «قانون اساسی» پیش‌بینی کرده و به رغم مخالفت برخی با مقوله «خانواده»، به بهانه دفاع از حقوق زن! اصل دهم را در این زمینه به تصویب رساندند.

اصل دهم چنین است:

«از آنجا که خانواده، واحد بنیادی جامعه اسلامی است، همه قوانین و مقررات و برنامه‌ریزی‌های مربوط باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد».

مبنای این اصل از زبان دو تن از نمایندگان مجلس خبرگان بدین شرح است:

شهید آیه‌الله بهشتی:

«جامعه اسلامی، جامعه‌ای بر اساس نوعی از جهان‌بینی و بینش اجتماعی است که کانون خانواده چیزی بسیار فراتر از کانون تعلیم نیازهای جنسی یا اقتصادی یا پاسخ به تعاونی‌های ساده در زندگی انسان است. نقش خانواده در اخلاق، در پایه‌گذاری برای رشد عواطف انسانی، در سالم نگه‌داشتن او برای طهارت روحی و سلامت اخلاقی که رکنی از ارکان نظام فرهنگی و اجتماعی اسلام است، بسیار مهم است.»

«مقصود این است که روند اقتصادی کشور، همچنین تقسیم درآمد میان مردم و توزیع ثروت در میان خانواده‌ها نباید چنان باشد که خانواده‌های محروم، مجبور شوند زنانشان برای تأمین معیشتشان در خارج از خانه هم کار کنند.»

آیه‌الله موسوی اردبیلی (ره):

«به عقیده من این اصل، یکی از مترقی‌ترین اصول قانون اساسی است. این اصل به منظور اهمیت دادن به نظام خانواده است که یک نظام خاص اجتماعی است که خانواده به معنای واقعی در جامعه، محفوظ بماند و عوامل و شرایطی که خانواده را سست می‌کند و از بین می‌برد و به هم می‌زند، در مقابل آنها در مقررات و قوانین و برنامه‌ریزی‌ها چاره‌اندیشی شود، چون در زندگی ماشینی، وضع خواه ناخواه طوری است که زن‌ها از محیط خانواده به محیط کار جذب می‌شوند و همین رفتن زن از محیط خانواده به محیط کار و جذب شدن در آن، بنای خانواده را تضعیف می‌کند و آن را متلاشی ساخته و در جامعه بزرگ حذف می‌کند» (ورعی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۱-۲۲۰).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود فلسفه تدوین این اصل در قانون اساسی از نظر قانون‌گذار حفظ و حراست از کیان خانواده و جلوگیری از سست شدن آن با وضع قوانین و مقررات لازم است. شاید یکی از مبانی ضرورت تحکیم و تشدید نهاد خانواده، هدف بسیار مهمی است که دولت اسلامی بر عهده دارد و او را از دولت‌های دیگر متمایز می‌کند و آن «رشد و ارتقای اخلاقی و معنوی شهروندان» است.

به راستی کانون خانواده چه میزان در تحقق این هدف، نقش دارد و طلاق و متلاشی

شدن خانواده چه میزان در جلوگیری از تحقق این هدف متعالی تأثیرگذار است؟ آیا در فرض مورد بحث، این هدف به صورت غالب با فسخ نکاح یا طلاق گرفتن زن سازگارتر است یا با حفظ کانون خانواده و حل این مشکل اقتصادی از سوی زوجین، اجتماع و دولت؟ بدون شک، گزینه دوم با آن هدف و آرمان، سازگاری بیشتری دارد.

بر این اساس، دولت اسلامی در سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری وظیفه دارد این فلسفه را لحاظ نماید و از تدوین هر سیاست و تصویب هر قانونی که با این اصل منافات دارد، پرهیزد؛ چنانکه شورای نگهبان قانون اساسی نیز می‌تواند آن دسته از مصوبات مجلس شورای اسلامی را که ناقض اصل یاد شده است برخلاف قانون اساسی دانسته و از تصویب نهایی‌اش جلوگیری کند.

واقعیت آن است که گاه به منظور حل یک معضل و دفاع از حقوق زن یا مرد در یک مورد خاص، سیاستی تدوین و قوانین و مقرراتی وضع می‌گردد که به رغم دفاع از حق زن یا مرد، حقوق خانواده به عنوان «بنیان اجتماع اسلامی» و «کانون محبت و تربیت فرزند» نادیده گرفته شده و حقوق جمع، فدای حقوق فرد می‌شود؛ به بهای تأمین زود هنگام حقی از حقوق زن یا مرد، مصالح واقعی و اساسی خانواده قربانی می‌گردد. چنانکه گاه «حقوق» اعضای خانواده، جایگزین مقوله «اخلاق» می‌شود که مهم‌ترین رکن بقای کانون خانواده است؛ در حالی که حقوق، تنها در پرتو اخلاق می‌تواند مصالح حقیقی اعضای خانواده را تأمین نماید و دولت اسلامی همان‌قدر که در دفاع از حقوق اعضای خانواده وظیفه دارد، در تقویت اخلاق خانواده هم وظیفه دارد.

۴. وظایف دولت اسلامی

تردیدی نیست که «ترویج ارزش‌ها و جلوگیری از گسترش ضد ارزش‌ها» از وظایف دولت اسلامی است. یکی از امتیازات دولت اسلامی، نسبت به دولت‌های دیگر مسؤولیت دولت اسلامی در این زمینه است. دولت اسلامی، نمی‌تواند نسبت به کم رنگ شدن ارزش‌ها و رواج ضد ارزش‌ها بی تفاوت باشد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام علت پذیرفتن حکومت را آشکار کردن نشانه‌های دین الهی می‌شمارد (نهج البلاغه، خطبه ۳).

اگر ازدواج در فرهنگ اسلامی یک ارزش است و به خاطر آثار و برکات فراوان فردی و اجتماعی اکیداً مورد سفارش است و متقابلاً طلاق یک ضد ارزش است و به خاطر پیامدهای زیادی که دارد اکیداً از آن نهی شده و اگر ارتقاء جامعه از نظر اخلاقی به عواملی بستگی دارد که یکی از آنها ازدواج و پایبندی به خانواده است و متقابلاً یکی از عوامل مهم بروز ناهنجاری‌های فردی و اجتماعی، طلاق و از هم پاشیدگی کانون خانواده است، دولت اسلامی نمی‌تواند در این زمینه بی‌تفاوت بوده و مسؤولیتی احساس نکند. دولت اسلامی در قبال «رشد و تعالی اخلاقی و معنوی شهروندان» مسؤول است. امیرمؤمنان علی علیه السلام در دستورالعمل خویش به مالک اشتر یکی از وظایف چهارگانه او را، اصلاح و رشد اخلاقی و معنوی مردم می‌شمارد «واستصلاح اهلهما» (همان، نامه ۵۳).

هر چند دولت مستقیماً نقشی در تشکیل خانواده یا بروز طلاق ندارد، اما به لحاظ قدرت و امکاناتی که در اختیار دارد، می‌تواند در مراحل گوناگون سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرا در این زمینه ایفای نقش کند. نمی‌توان به بهانه آنکه ازدواج و طلاق اموری شخصی‌اند و به تصمیم زوجین بستگی دارد، از دولت اسلامی در این زمینه رفع مسؤولیت کرد.

چنانکه «اجرای قوانین و مقررات اسلامی» از وظایف دیگر دولت است. امیرمؤمنان یکی دیگر از اهداف خود از پذیرش حکومت را «اقامه حدود و مقررات الهی» می‌شمارد «و تقام المعطلة من حدودك» (همان، خطبه ۳) به عنوان مثال، اگر در شریعت اسلام، پرداخت نفقه زن و فرزند بر عهده مرد است، باید زمینه‌ها و ابزارهای عملی شدن این حکم شرعی در جامعه فراهم شود. بدیهی است که غالب مردان، بدون داشتن شغل مناسب نمی‌توانند از عهده تأمین مخارج زندگی برآیند. فراهم شدن شغل مناسب به ویژه در دنیای امروز تا حدود زیادی به دولت‌ها بستگی دارد. به همین دلیل است که «ایجاد اشتغال» از وظایف اولیه دولت‌ها شمرده شده است. بدون رونق اقتصادی در جامعه، سرمایه‌گذاری و ... اشتغال ایجاد نمی‌شود. آیا می‌توان پذیرفت که از یک سوازدواج یک ارزش باشد و جوانان به تشکیل خانواده تشویق شوند و تأمین هزینه‌های زندگی نیز از وظایف مردان باشد، ولی زمینه‌های اشتغال آنان فراهم نشود و دولت وظیفه‌ای در این زمینه نداشته باشد؟

با توجه به وظایف کلان فوق، به بحث درباره وظایف دولت اسلامی در موضوع بحث می‌پردازیم:

۴-۱. در عرصه سیاست گذاری

با توجه به آنچه پیش‌تر درباره اهمیت و جایگاه ازدواج و تشکیل خانواده و ناپسند بودن طلاق در شریعت اسلام گفته شد، تا حدود زیادی جهت‌گیری سیاست‌ها در جامعه اسلامی که دولت عهده‌دار تدوین آنهاست، روشن می‌شود. تسهیل امر ازدواج، تحکیم و تشدید کانون خانواده، قبح طلاق و سختگیری در وقوع آن و جنبه استثنایی بودن آن در برابر ازدواج که اصل و قاعده است، از جمله اصول این جهت‌گیری است.

معروف است که پیشگیری بر درمان، مقدم است. این اصل، اصلی عقلایی و غیر قابل تردید است. در عرصه‌های اجتماعی نیز دولت‌ها بیش از آنکه به فکر درمان دردهای جامعه باشند، لازم است با اتخاذ تدابیر لازم از بروز درد و معضل اجتماعی جلوگیری کنند. از دولت انتظار می‌رود که مشکلات اقتصادی «زنان مطلقه» را فراموش نکند، اما پیش و بیش از آن انتظار می‌رود که با اتخاذ تدابیر لازم از متلاشی شدن خانواده‌ها و بروز طلاق و مواجه شدن با معضلی به نام «زنان مطلقه» جلوگیری نماید. از این رو، بحث از وظایف دولت در عرصه سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری بر بحث از راهکارهای درمان معضلات خانوادگی تقدم دارد.

بدون شک، جامعه اسلامی اقتضائاتی متفاوت با جوامع غیر اسلامی دارد؛ هر چند انسان‌ها در جوامع مختلف از حقوق مشترکی برخوردارند، اما تفاوت فرهنگ‌ها و عقیده‌ها در جوامع مختلف اقتضائاتی دارد که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. به عنوان نمونه، «خانواده» در جوامع اسلامی از جایگاه و قدر و منزلتی بسیار والا برخوردار است. اهتمام اسلام به خانواده از آن روست که این امر در رشد و کمال معنوی انسان تأثیری فراوان دارد. سفارش‌های اکید بر شرایطی خاص به هنگام انتخاب همسر و ازدواج، همه و همه به خاطر تأثیر عمیقی است که پدر و مادر و خانواده در تربیت فرزندان و صلاح و فساد جامعه به جا می‌گذارد. از این رو، سیاست‌گذاری در جامعه اسلامی نمی‌تواند با سیاست‌گذاری در جوامع دیگر یکسان باشد.

«دفاع از حقوق زن» مقوله‌ای است که در همه جوامع امروز بشری در ضرورت آن - لااقل در حد شعار - سخن گفته می‌شود، اما چگونگی دفاع در جوامع مختلف، متفاوت است. در جامعه اسلامی، دفاع از حقوق زن لزوماً تساوی او در همه حقوق و تکالیف با مردان نیست؛ چرا که در مکتب اسلام «تساوی» ارزش نیست، بلکه «عدالت» ارزش است. گاه حکم تساوی در مورد زن و مرد، روا داشتن ظلم به زن است. برای روشن شدن مقصود ناگزیر از ذکر یک مثال هستیم:

۴-۱. فرصت‌های برابر شغلی و تکلیف نفقه

آیا تقسیم فرصت‌های تحصیلی و به دنبال آن توزیع فرصت‌های شغلی به طور مساوی میان زنان و مردان، عادلانه و منطبق بر تعالیم اسلامی است؟ آیا آنچه امروز تحت عنوان «تبعیض جنسیتی» در دنیا محکوم می‌شود، واقعاً در همه مواردش تبعیض است یا لااقل برخی از موارد آن مقتضای تفاوتی است که میان زن و مرد در آفرینش و نیز تفاوت وظایفی است که شرع و قانون بر عهده هر یک از آنان نهاده است؟

اگر در کشورهای غیر اسلامی، فرصت‌های تحصیلی و شغلی بدون هرگونه تبعیض جنسیتی در اختیار مردان یا زنان نهاده می‌شود، متناسب با شرایط و مقتضیات فرهنگ و قوانین آنهاست در آن جوامع، هرگز مسؤلیت اداره خانواده بر عهده مرد نهاده نشده و نفقه زن و فرزندان لزوماً بر عهده مرد نیست. از این رو، بسیار طبیعی است که مردان در استفاده از فرصت‌های تحصیلی و شغلی اولویتی بر زنان نداشته باشند. اما آیا در جامعه اسلامی که نفقه زن و فرزندان، تکلیفی است بر عهده شوهر، به طوری که اگر توانایی پرداخت آن را هم نداشته باشد، دینی است بر عهده او که هر وقت توانست باید پردازد، می‌توان برای آنان - به ویژه مردان متأهل - هیچ‌گونه اولویتی در کسب فرصت‌های شغلی قائل نشد و حتی اگر کسب فرصت‌های شغلی، منوط به داشتن مدارج عالی تحصیلی باشد، برای آنان در کسب فرصت‌های تحصیلی در مراکز آموزش عالی، اولویتی در نظر نگرفت؟

آیا این دو با یکدیگر سازگار است که از یک سو مردان موظف باشند خانواده را از نظر اقتصادی و تأمین هزینه‌های زندگی اداره کنند و از سوی دیگر در استفاده از فرصت‌های تحصیلی و شغلی با زنان مساوی باشند؟ نتیجه طبیعی این وضعیت آن است که

دختران به خاطر معاف بودن از خدمت سربازی، به خاطر نداشتن وظیفه اداره خانواده از نظر اقتصادی و طبعاً راضی بودن به دریافت دستمزد کمتر از مردان در اشغال فرصت‌های تحصیلی و شغلی بر پسران مقدم باشند و وضعیت اسفباری که امروز با آن روبرو هستیم، پیش آید؛ فقدان انگیزه قوی در پسران برای تحصیل به خاطر ناامیدی از به دست آوردن فرصت‌های شغلی، تن ندادن پسران به ازدواج به خاطر عدم توانایی مالی برای اداره زندگی و تن ندادن دختران به ازدواج به خاطر وجود درآمد کافی و افزایش توقعات، افزایش آمار طلاق به خاطر ناتوانی اقتصادی مردان و ...

نویسنده هرگز در صدد انکار توانایی و پشتکار دختران در تحصیل و حتی اشتغال یا توجیه تبلی بسیاری از پسران در تحصیل و اشتغال نیست، بلکه سخن در این است که جامعه اسلامی اقتضائاتی دارد که با جوامع دیگر متفاوت است؛ سیاست‌گذاری‌ها باید با عنایت به واقعیات فرهنگی و حقوقی جامعه باشد. آیا می‌توان «تکلیف نفقه بر عهده مرد» را در نظام حقوقی اسلام نادیده گرفت؟ در شریعت اسلام هر تکلیفی در قبال حق و امتیازی است که به شخص اعطاء می‌شود. یا باید این تکلیف را از عهده زوج برداشت یا زمینه‌های انجام مطلوب آن را فراهم کرد.

اگر آثار و پیامدهای همین یک نمونه در جامعه ما مورد ارزیابی قرار گیرد و معلوم شود که اجرای سیاست «اعطای فرصت‌های تحصیلی و شغلی یکسان به پسران و دختران» چه میزان در متزلزل ساختن نهاد خانواده مؤثر بوده، کافی است تا نشان دهد که دولت اسلامی چه میزان از رسالت مهم خویش در «تحکیم و استواری نهاد خانواده» فاصله گرفته است.

تجدید نظر در سیاست‌ها و وضع قوانین و مقررات با این رویکرد می‌تواند از تزلزل بیشتر نخستین رکن جامعه اسلامی؛ یعنی خانواده جلوگیری کند.

۴-۲. در عرصه قانون‌گذاری

پس از عنایت به اصل «تحکیم و تشدید خانواده» در سیاست‌گذاری، توجه به این اصل در وضع قوانین و مقررات نیز یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. مروری بر یک نمونه از آنچه در قانون مدنی به چشم می‌خورد، ما را در بیان مقصود یاری می‌کند.

۴-۲-۱. ناتوانی مرد از پرداخت نفقه و طلاق

با توجه به مقتضای ماده ۱۱۰۴ قانون مدنی و «وظیفه زوجین در تشیید مبانی خانواده و تربیت اولاد»، زن بر چه اساسی مجاز است در صورت «عجز زوج از پرداخت نفقه» بدون آنکه گرفتار عسر و حرج باشد، مثل موردی که خود دارای توانایی مالی باشد یا شخص ثالثی حاضر باشد مخارج زندگی او را پردازد، به دادگاه مراجعه کرده و تقاضای طلاق کند؟ آیا این دو ماده با یکدیگر سازگارند؟ - به ویژه اگر نظر آن دسته از حقوقدانان را بپذیریم که مفاد ماده ۱۱۰۴ را یک دستور حقوقی می‌دانند نه صرفاً یک دستور اخلاقی - (طاهری، بی تا، ج ۳، ص ۱۹۷).

راستی بر چه اساسی قانون‌گذار چنین حقی را برای زن - به خصوص در فرض توانایی مالی وی - به رسمیت شناخته که بتواند به خاطر عجز شوهرش از پرداخت نفقه، تقاضای طلاق کند و کانون خانواده را بر هم زند؛ به ویژه در مواردی که زوج در عروض عجز مالی، مقصر نباشد.

ماده ۱۱۲۹ چنین است: «در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه، زن می‌تواند برای طلاق به حاکم رجوع کند و حاکم شرع، شوهر را به طلاق دادن زن مجبور نماید. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه».

البته در ماده ۱۱۳۰ «عسر و حرج» را مجوز مراجعه زوجه به دادگاه دانسته است. متن ماده چنین است: «در صورتی که دوام زوجیت، موجب عسر و حرج زوجه باشد وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوجه را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد، زوجه به اذن حاکم شرع، طلاق داده می‌شود».

ملاحظه می‌شود که بر اساس ماده ۱۱۲۹ در صورت «عجز شوهر از دادن نفقه» زوجه بدون آنکه لزوماً دچار عسر و حرج باشد، حق رجوع به دادگاه دارد، ولی بر اساس ماده ۱۱۳۰ زوجه، تنها در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج باشد از چنین حقی برخوردار است. گویا «عجز زوج از پرداخت نفقه» موضوع مستقلی برای «جواز رجوع زوجه به دادگاه» برای تقاضای طلاق است.

ذیل ماده ۱۱۲۹ از جمله روزنه‌های قانونی است که نیاز به بازنگری دارد. با توجه به عوامل متعددی که موجب عجز و ناتوانی زوج از پرداخت نفقه می‌شود و با عنایت به وظیفه‌ای که اجتماع و زوجین در تحکیم مبانی خانواده دارند و با توجه به وظیفه سنگینی که دولت اسلامی در این زمینه بر عهده دارد، چرا زوجه متمول یا زوجه فقیر، ولی طلبکار نفقه از شوهر - بدون آنکه گرفتار عسر و حرج شود - بتواند کانون خانواده را بر هم زند؟ لاقل می‌توان طلاق را منوط به «عدم توانایی مالی زن» یا «عدم پرداخت نفقه زن از بیت‌المال» نمود؛ چرا که یکی از مصارف بیت‌المال نفقه زنی است که شوهر از پرداخت نفقه او عاجز است. بدیهی است راهکار فوق، مقید به آن است که رفع نیاز زوجه از طریق بیت‌المال یا از طرق دیگر، پیامدهای منفی بیش از مفسده بر هم خوردن کانون خانواده را نداشته باشد.

۴-۲-۲. مستند این ماده قانونی

مستند این ماده قانونی را نظر تنی چند از فقیهان متأخر مانند صاحب عروه، آیه‌الله حکیم و آیه‌الله خوئی دانسته‌اند. اما این استناد لاقل به فقیه یزدی، قابل تأمل و تردید است. سیدمحمد کاظم یزدی در ملحقات عروه و در بحث زنی که شوهرش مفقود است بر این اعتقاد است که «مفقودی که معلوم نیست زنده است یا مرده، مفقودی که زنده است، زوج زندانی که امکان آزادی‌اش نیست و مرد تنگدستی که نمی‌تواند نفقه همسرش را پردازد، در همه این صور و نظایر آنها، چنانچه زن نتواند و نخواهد صبر کند؛ هر چند ظاهر کلمات فقیهان آن است که رها ساختن این زن و طلاق او توسط حاکم، جایز نیست به دلیل آنکه طلاق در اختیار مرد است»، ولی او راهی را برای برون‌رفت از این معضل می‌گشاید مبنی بر اینکه «طلاق زنی که همسرش ناتوان از پرداخت نفقه اوست، در صورت حرج و مشقت فراوان جایز است» (یزدی، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۵).

بدیهی است بر اساس این فتوا زمانی که زوجه توانایی مالی دارد یا می‌توان از راه دیگری نیاز مالی او را برطرف کرد، مجاز به درخواست طلاق از حاکم نبوده و حاکم نیز مجاز به طلاق دادن وی نیست؛ زیرا وجهی برای طلاق وی وجود ندارد.

البته وی در ادامه برای فتوای خود به روایات نیز استناد می‌جوید و از روایات استظهار

می‌کند که در صورت «نبودن نفقه» حاکم می‌تواند زوج را به طلاق دادن مجبور کند و اگر اجبار او ممکن نباشد، حاکم می‌تواند زن را طلاق دهد و اگر طلاق ندادن زن موجب شود که زن در شرایط دشوار زندگی به صورت قهری یا اختیاری به حرام مبتلا شود، طلاق دادن او اولی است، بلکه می‌توان گفت: برای جلوگیری از غلتیدن او به گناه، لازم است. از مجموع عبارت صاحب «عروه» برمی‌آید که:

۱. بعید نیست که استظهار او از روایات، همان معنایی باشد که از قاعده لا حرج و لا ضرر استفاده کرده؛ یعنی در صورتی که زوجه با مشقت فراوان روبرو شود می‌تواند تقاضای طلاق نماید.

۲. او در صدر این مسأله (۳۳) می‌نویسد:

«فی المفقود الذی لم یعلم خبره و انه حیّ او میت اذا لم یکن اعمال کیفیات المذكورة فی تخلص زوجته لمانع من الموانع ولو من جهة عدم النفقة لها فی المدة المضروبة و عدم وجود باذل من متبرّع او من ولیّ الزوج لا یبعد جواز طلاقها للحاکم الشرعی مع مطالبتها و عدم صبرها...» همان‌طور که ملاحظه می‌شود مفروض کلام او «زنی است که شوهرش مفقود است و از او خبری ندارد و برای نجات زن از وضعیت پیش آمده، راهی وجود ندارد و در مدت فقدان زوج نیز نفقه‌ای به او پرداخت نمی‌شود». و نیز «زوج حاضر تنگدستی که نمی‌تواند نفقه همسرش را پردازد و زن هم نمی‌تواند بر این وضعیت صبر نماید».

از صدر مسأله ۳۳، استشمام می‌شود که مقصود از فرض اخیر نیز «زنی است که شوهرش به خاطر تنگدستی، قادر به پرداخت نفقه نیست و راه دیگری هم برای تأمین نفقه او وجود نداشته و زن تحمل چنین وضعیتی را ندارد»، نه زن متمولی که می‌تواند مخارج زندگی خود را تأمین کند یا زنی که به رغم ناتوانی همسرش، نفقه‌اش را می‌توان از بیت‌المال پرداخت یا شخص ثالثی، حاضر است متکفل هزینه زندگی او شود.

بگذریم از اینکه اساساً با توجه به آنچه پیش‌تر یادآور شدیم فرد ظاهر از روایات مورد استناد فقیه یزدی، شخص «قادر ممتنع» است؛ یعنی مردی که توانایی مالی دارد، ولی از پرداخت نفقه استنکاف می‌ورزد، نه شخص عاجز.

شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء، شاگرد برجسته سیدمحمدکاظم یزدی در مهم‌ترین اثر فقهی خود، پس از نقل فتوای فقهاء در خصوص زنی که شوهرش غایب است و اینکه در این مورد پس از طی مراحل، اختیار طلاق به حاکم داده شده، معیار «ضرر، عسر و مشقت شدید» را مطرح می‌کند (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۹۵-۹۴).

حال چنانکه از نظر این چند فقیه، زن به صرف ناتوانی شوهرش بتواند به دادگاه مراجعه کرده و تقاضای طلاق کند، به راستی فلسفه این فتوا چه می‌تواند باشد؟ جز حل مشکل زوجه که به خاطر ناتوانی شوهر از پرداخت نفقه پیش می‌آید و در تنگنای اقتصادی قرار می‌گیرد؟ آیا این فلسفه در مورد کسی که به رغم ناتوانی شوهر از پرداخت نفقه، در تنگنای معیشتی گرفتار نشده و به خاطر توانایی مالی خود یا دریافت کمک از بیت‌المال یا اشخاص خیر، صادق است؟ البته ما تابع ظواهر ادله هستیم، اما در چنین اموری که قطعاً احکام الهی، دارای مقاصد و مصالحی است که کشف آنها چندان برای فقهاء دشوار نیست، می‌توان بی‌اعتناء به آن مقاصد و مصالح، صرفاً بر اساس ظاهر دلیل فتوا داد و دایره‌اش را هم آنچنان گسترش داد که در سطحی وسیع به برهم خوردن کانون خانواده‌ها منتهی شود؟! بگذریم از اینکه از ظواهر ادله هم چنین چیزی استفاده نمی‌شود؛ چنانکه مشهور فقهاء نیز استفاده نکرده‌اند و تنها چند نفری از فقیهان متأخر به منظور حل مشکل زنان چنین فتوایی داده‌اند.

به هر تقدیر، به نظر می‌رسد دولت اسلامی که مسؤولیت‌های مختلفی را به صورت یکجا و هماهنگ بر عهده دارد، همان قدر که برای تأمین حقوق زنان موظف است، در تحکیم و تشدید خانواده مسؤولیتی مساوی و بلکه مضاعف دارد. نباید برای حل مشکل بعضی از زنان، صرفاً با استناد به فتوای تنی چند از فقیهان معاصر راه طلاق را به اندک بهانه‌ای گشود و هر زنی که شوهرش از پرداخت نفقه ناتوان است، حتی اگر در این ناتوانی مقصر نباشد، بلکه نابسامانی‌های اقتصادی جامعه، او را گرفتار بیکاری یا ورشکستگی کرده، یا ناخواسته گرفتار بیماری شده باشد و دولت نیز در تأمین نیازهای مطلوب او بی‌اعتناء یا ناتوان باشد، از خود، رفع مسؤولیت نموده و به آسان‌ترین راه؛ یعنی طلاق از خود رفع مسؤولیت نماید؛ صدور مجوز طلاق باید آخرین راهکار باشد.

افزون بر آن لازم است دولت اسلامی نسبت به تقویت پایه‌های اخلاق خانوادگی و

اجتماعی، پیش از راهکارهای حقوقی اقدام کند. اگر زنی توانایی مالی دارد و می‌تواند گذران زندگی کند، نباید اخلاقاً و حتی قانوناً خود را مبراً از مسئولیت نسبت به خانواده و فرزندان بدانند؛ به خصوص در جامعه‌ای که مردان از استیفای حقوق خویش صرف نظر کرده‌اند. زنی که شوهرش از پرداخت نفقه ناتوان است، شخص طلبکاری است که مثل بقیه طلبکاران می‌تواند تا زمان توانایی مالی شوهر، صبر کند؛ آن هم زنی که توانایی مالی دارد یا از راه دیگری می‌توان مخارج زندگی او را تأمین کرد. البته زنی که از نظر مالی ناتوان است و راهی هم برای تأمین مخارج زندگی او وجود ندارد، معمولاً گرفتار عسر و حرج خواهد بود که در این صورت می‌تواند از دادگاه تقاضای طلاق نماید. در همین جا هم جای این پرسش هست که آیا زنان با طلاق گرفتن از عسر و حرج، خارج می‌شوند؟ البته آنان که موقعیت ازدواج مجدد دارند، ممکن است از این وضعیت خارج شوند، ولی چند درصد زنان مطلقه که به خاطر عسر و حرج اقتصادی از شوهرانشان طلاق گرفته‌اند، وضعیت بهتری پیدا کرده‌اند؟ نویسنده چون آماری در این زمینه ندارد، قضاوتی نمی‌کند، اما معلوم نیست همه آنان که به خاطر عسر و حرج طلاق می‌گیرند، وضعیت بهتری پیدا کنند.

سخن نویسنده آن است که خانواده بیش از آنکه بر پایه حقوق استوار بماند، بر پایه اخلاق، استوار می‌ماند و دولت اسلامی در این زمینه، بدون مسئولیت نیست. خوشبختانه در ماده هشتم قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۵ بهمن ماه ۱۳۵۳، تنها فرض «استنکاف شوهر از دادن نفقه زن و عدم امکان الزام او به تأدیه نفقه» مجوز صدور گواهی «عدم امکان سازش» از سوی دادگاه شمرده شده و فرض «عجز شوهر از پرداخت نفقه» که در ذیل ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی مشاهده می‌شود، حذف گردیده است که قدمی در راه تحکیم مبانی خانواده است و اگر توجه پیشین نسبت به ذیل ماده ۱۱۲۹ پذیرفته نشود، می‌توان تأخیر تصویب این ماده در «قانون حمایت از خانواده» را از تصویب «قانون مدنی» دلیل بر تقدم این ماده و کنار نهادن ذیل ماده ۱۱۲۹ دانست.

۳-۴. در عرصه برنامه‌ریزی و اجرا

دولت اسلامی، نسبت به معیشت شهروندان خود مسئول است. بر اساس اصل ۲۹ قانون اساسی،

«ایجاد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی برای احراز مشاغل برای همه افراد جامعه» وظیفه دولت اسلامی است. این بخش از اصل که در پیش نویس قانون اساسی تدوین شده توسط تعدادی از حقوقدانان پیش بینی نشده بود، در مجلس خبرگان قانون اساسی به تصویب رسید. بر اساس این اصل اگر دولت به هر دلیلی نتوانست برای همه افراد جامعه، امکان اشتغال را فراهم کند، در خصوص عوارض و پیامدهای عدم اشتغال که یکی از آنان عدم توانایی مالی برای تأمین مخارج خانواده است، مسؤول است. آیا می توان در مواردی که «عجز از پرداخت نفقه» به علت «بیکاری» بروز می کند و عوارضی چون برهم خوردن کانون خانواده و طلاق را در پی دارد، دولت را از مسؤولیت مبرا شمرد؟ به همین دلیل است که قانون اساسی در اصل سی ام، برخورداری از تأمین اجتماعی را حقی همگانی دانسته است. متن اصل چنین است:

«برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کارافتادگی، بی سرپرستی، در راه ماندگی، حوادث و سوانح و نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت های پزشکی به صورت بیمه و غیره، حقی است همگانی. دولت مکلف است طبق قوانین از محل درآمدهای عمومی حاصل از مشارکت مردم خدمات و حمایت های مالی فوق را برای یک یک افراد کشور تأمین کند».

۴-۳-۱. تأمین اجتماعی فراگیر

قطعاً غالب زنان مسلمان ایرانی که به چنین مشکلی دچار می شوند تمایلی به طلاق ندارند. اگر زندگی آنان تأمین شود، مایل به برهم زدن کانون خانواده و گرفتار شدن به مشکلات عدیده دیگر نیستند. بنابراین، دفاع از حقوق زن، حقوق خانواده، حقوق فرزندان و حتی حقوق مردی که گرفتار فقر اقتصادی شده و در این گرفتاری، قصور و تقصیری ندارد، از وظایف دولت اسلامی است؛ چنانکه افراد جامعه نیز در این زمینه وظیفه دارند. در فرهنگ اسلامی مردم نمی توانند نسبت به سرنوشت یکدیگر در جامعه بی تفاوت باشند، یا نظاره گر متلاشی شدن خانواده ها به خاطر مسائل اقتصادی باشند، یا شاهد جوانان بسیاری باشند که توان مالی کافی برای ازدواج ندارند و بتوانند نقشی را در این موارد ایفاء کنند،

ولی مسئولیتی احساس نکنند. در بیانات پیشوایان معصوم ما به قدری در این زمینه سفارش شده که همگان از آن آگاهند.

از نظر فقهی، تردیدی وجود ندارد که می‌توان از بیت‌المال مسلمین در چنین مواردی مصرف کرد. یکی از مصارف زکات «فقر» است. مصرف دیگر آن «غارمین»؛ یعنی بدهکارانند، البته بدهکارانی که بر اثر گناه یا اسراف بدهکار نشده باشند. مردی که به هر دلیل مانند بیکاری، بیماری یا ورشکستگی، توانایی پرداخت نفقه همسرش را ندارد و در به وجود آمدن چنین وضعیتی، مقصر هم نیست، چرا باید با آن همه مشکلات، زندگی و همسرش را هم از دست بدهد و فرزندانش آواره گردند؟

فقیهان پرداخت زکات را به چنین افرادی مجاز شمرده‌اند، آنان که زکات بر عهده دارند می‌توانند با رعایت شرایطی که در بحث زکات مطرح شده زکات مال خود را به ایشان بپردازند و زوجه می‌تواند آن را دریافت کند (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۲۰).

چنانکه مردی که بر اثر بیکاری قهری، مشکل مالی پیدا کرده و از پرداخت نفقه همسرش ناتوان شده، می‌تواند زکات دریافت کند. حتی اگر کاری متناسب با شأن و شخصیتش نداشته باشد، باز هم می‌تواند از زکات، استفاده نماید (همان، ص ۳۰۷).

مبنای فتاوی‌ای از این دست، برخی آیات و احادیث است؛ مانند:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ﴾ (توبه ۹: ۶۰)؛ زکات تنها به مستمندان و درماندگان و عاملان گمارده شده بر آن و مخالفانی که با هدف گرایش به اسلام یا یاری دادن مسلمانان از آنان دلجویی می‌شود، اختصاص دارد و نیز در راه آزادی بردگان و پرداخت وام کسانی که از پرداخت آن ناتوانند و در راه خدا و مسافری که در راه مانده، هزینه می‌شود. این موارد هشتگانه برای مصرف زکات از جانب خدا، مقرر شده و قابل تغییر نیست.

در روایات مربوط به این بحث از پرداخت زکات به گروه‌های یاد شده به عنوان تکلیفی بر عهده امام یاد شده است (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۹، ص ۲۱۱ و ج ۱۸، ص ۳۳۶)، حتی بر اساس بعضی از احادیث چنانکه دولت اسلامی، بدهی بدهکاری را

که از دنیا رفته و اموالی ندارد، نپردازد، گناه او برعهده حاکم جامعه است (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۱۲۷).

البته باید توجه داشت زکات که منبع مهمی از منابع دولت اسلامی است، می‌تواند به صورت‌های گوناگون، نیاز مالی گروه‌های یاد شده در آیه شریفه را برآورده سازد. حمایت دولت باید به صورت اصولی و در جهت بی‌نیاز ساختن آنان و بدون تحقیر گروه‌های مستحق زکات باشد. کمک مستقیم مالی به نیازمندان و گروه‌های دیگر جنبه موقتی داشته و لازم است با ایجاد اشتغال، زمینه کسب درآمد را برای آنان فراهم کرده و آنان را از عناوینی چون «فقیر»، «مسکین» و «غارم» خارج نمود. در مورد بحث نیز تا وقتی که زوج به علت بیکاری، ورشکستگی یا بیماری توان پرداختن نفقه همسرش را ندارد، می‌تواند تحت یکی از عناوین فوق، مشمول دریافت زکات باشد.

به نظر می‌رسد با توجه به مشکلات اقتصادی جوامع امروزی مانند بیکاری، ورشکستگی، بیماری و امثال آن که به فقر اقتصادی خانواده‌ها منتهی می‌شود و آنها را در معرض آسیب جدی قرار می‌دهد، یکی از بهترین راه‌های جلوگیری، همان است که در قانون اساسی دولت را الزام کرده؛ یعنی «برخورداری مردم از تأمین اجتماعی». بیمه بیکاری که در حال حاضر گروهی از بیکاران را که بدون میل و اراده بیکار شده و آماده کار باشند، تحت پوشش قرار داده، می‌تواند با حمایت دولت، گروه‌های دیگری مانند کسانی که بر اثر بیماری، ورشکستگی و امثال آن بیکار شده‌اند را پوشش دهد.

۴-۳-۲. بیمه خانواده

بیمه خانواده، نوع دیگری از چتر حمایتی است که می‌تواند با هدف تشدید و تحکیم مبانی خانواده و جلوگیری از بروز طلاق، خانواده‌ها را تحت پوشش قرار دهد؛ از زنانی که به خاطر ناتوانی همسرانشان از پرداخت نفقه به طلاق گرفتن وادار می‌شوند، حمایت کند و از فرزندان که به خاطر ناتوانی مالی، پدرانیشان مجبور به طلاق دادن همسر می‌شود و کانون خانواده‌شان متلاشی می‌گردد، پشتیبانی نماید.

همان‌طور که کارفرما و کارگر و کارمند با پرداخت مبلغی به شرکت بیمه، تحت پوشش بیمه تأمین اجتماعی یا بهداشت و درمان قرار می‌گیرند تا به هنگام بازنشستگی یا

بیماری از آنان حمایت شود، می‌توان نسبت به کارمندان و کارگران متأهل نیز اقدام مشابهی را انجام داد؛ مثلاً مبلغی تحت عنوان بیمه خانواده به شرکت بیمه پرداخت شود تا با حمایت دولت بر اساس وظیفه‌ای که در تحکیم و تشدید خانواده بر عهده دارد، به هنگام بروز مشکلات اقتصادی همچون بیکاری ناخواسته، ورشکستگی و بیماری سرپرست خانواده، نفقه افراد تحت تکفل او را پرداخت نماید. اگر فلسفه بیمه، حمایت از افراد، به هنگام بروز حوادث نابهنگام یا قرار گرفتن در شرایطی خاص مانند سن بازنشستگی است، «عجز از پرداخت نفقه» نیز از حوادث پیش‌بینی نشده برای هر سرپرست خانواری است که ممکن است با آن روبرو شود.

۳-۳-۴. صندوق حمایت از خانواده

«صندوق حمایت از خانواده»، راهکار دیگری است که تأسیس آن از طرف دولت در «قانون حمایت از خانواده» پیش‌بینی شده (تبصره دوم ماده ۱۴). گرچه منابع مالی آن بسیار محدود و مصارف آن نیز محدود است، اما تقویت این صندوق در کنار تأمین اجتماعی می‌تواند به این هدف کمک کند.

۴-۳-۴. توزیع سهام عدالت

توزیع عادلانه سهام عدالت با هدف توزیع عادلانه امکانات سرمایه‌ای کشور در بین مردم، با توجه به مقتضیات جامعه اسلامی و اینکه از نظر اقتصادی، مردان متأهل و وظیفه‌ای مضاعف در مقایسه با دیگران دارند و پیش‌تر به آن پرداختیم، یکی از فلسفه‌هایش می‌تواند حمایت از خانواده‌ها در چنین شرایطی باشد. شوهری که به هر دلیل از پرداخت نفقه همسرش و پدری که از پرداخت نفقه فرزندانش ناتوان شده، بتواند تا رسیدن به وضعیت مطلوب اقتصادی از سود این سهام، زندگی خود را اداره کرده و از متلاشی شدن آن جلوگیری نماید. توزیع سهام برای هر یک از افراد جامعه و غفلت از مسؤولیتی که سرپرست خانواده در جهت اداره مطلوب خانواده بر عهده دارد، عادلانه بودن این توزیع را با ابهام روبرو می‌سازد؛ چرا که «توزیع عادلانه» لزوماً «توزیع مساوی» نیست، بلکه توزیع بر اساس تکلیف و مسؤولیت است. خداوند سبحان به میزان تکلیفی که بر عهده بندگانش

نهاد، حقوقی به ایشان عطا فرموده است. اعطای این حقوق نه به خاطر امتیاز بخشیدن بعضی از بندگان بر بعضی دیگر است، بلکه به خاطر مسؤولیتی است که بر عهده ایشان نهاده است. اگر مسؤولیت پرورش کودک را لااقل تا سنین خاص بر عهده مادر نهاده، او را از دغدغه تأمین مالی خود و فرزندش، معاف نموده و این مسؤولیت را بر عهده پدر قرار داده و او را به پرداخت نفقه همسر و فرزندانش، موظف نموده است. در واقع، واگذاری سرپرستی خانواده به مرد و الزام همسر و فرزندان به اطاعت او در قبال وظیفه و مسؤولیتی است که بر عهده او نهاده است. از این رو، در صورت استنکاف از انجام وظیفه در قبال همسر و فرزندان به آنان اجازه داده شده تا برای استیفای حقوق خود به دادگاه مراجعه نمایند.

در بعضی از قوانین به این نکته توجه شده؛ مثلاً به موجب ماده ۷ قانون بیمه بیکاری مصوب ۱۳۶۶/۳/۲۶ جمع مدت پرداخت مقرری به مجردان، حداکثر ۲۴ ماه و متأهلان، حداکثر ۵۰ ماه است. این تفاوت به چه دلیل است؟ جز به خاطر مسؤولیتی است که شخص متأهل در قبال زن و فرزندانش بر عهده دارد؟ چرا این مسؤولیت مضاعف در سایر قوانین مد نظر قرار نگیرد؟ آیا پرداخت سهام - به اصطلاح - عدالت به هر یک از افراد جامعه به طور مساوی از مسؤولیت سرپرست خانواده می‌کاهد؟ چنانکه افراد تحت تکفل، سهم خود را کنار نهاده و کوچک‌ترین کمکی به سرپرست خانواده در اداره زندگی نکردند، می‌توان آنها را مورد مؤاخذه قرار داد؟ این مسأله در مورد خانواده‌هایی که سرپرستی‌شان بر عهده زنان است نیز صادق است. آنان نیز نه به لحاظ شرعی، ولی به لحاظ عرفی مسؤولیت تأمین مخارج فرزندان را بر عهده دارند. قطعاً دولت اسلامی، نسبت به آنان مسؤولیت بیشتری دارد.

به هر حال، دولت اسلامی، هم به لحاظ شرعی و هم به لحاظ قانونی نسبت به کسانی که دچار مشکلات اقتصادی‌اند، مسؤول است و این مسؤولیت در بعضی از موارد به خاطر آنکه با سرنوشت عده‌ای دیگر گره خورده و فقر یک مرد متأهل، به قرار گرفتن عده‌ای دیگر در شرایط عسر و حرج منجر می‌شود و چه بسا یک خانواده را متلاشی نماید، مضاعف است.

نتیجه گیری

نتیجه آنکه، دولت اسلامی هم به لحاظ شرعی و هم به لحاظ قانونی، وظیفه دارد در عرصه های گوناگون سیاست گذاری، قانون گذاری، برنامه ریزی و اجرا عوامل مختلف حفظ و تحکیم خانواده و متقابلاً عوامل بر هم خوردن این کانون کلیدی را شناسایی کرده و به وظایف خویش در این زمینه عمل کند. اتخاذ تدابیری در زمینه اقتصادی می تواند به کاهش طلاقهایی که ریشه در فقر و محرومیت اقتصادی دارد، بیانجامد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. الحلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن (۱۴۰۸ق)، *شرایع الاسلام*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳. الحلی، محمد بن الحسن بن یوسف (۱۳۸۹ق)، *ایضاح الفوائد*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۴. الطوسی، محمد بن الحسن (۱۴۰۷ق)، *التهذیب*، تحقیق حسن موسوی خراسان، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۵. _____ (۱۳۸۸ق)، *المبسوط*، الطبعة الثانية، قم: المكتبة المرتضویه.
۶. امام خمینی، سید روح الله (۱۳۷۹)، *تحریر الوسیله*، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۷. خویی، سید ابوالقاسم (بی تا)، *منهاج الصالحین*، بی جا: بی نا.
۸. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ق)، *مذهب الاحکام*، الطبعة الرابعة، بیروت: مؤسسه المنار.
۹. سیستانی، سید علی (بی تا)، *منهاج الصالحین*، بی جا: بی نا.
۱۰. شبیری زنجانی، سید موسی (بی تا)، *کتاب النکاح (تقریرات درس)*، قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز.
۱۱. طاهری، حبیب الله (بی تا)، *حقوق مدنی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۲. طباطبایی حکیم، سید محسن (۱۴۱۰ق)، *منهاج الصالحین*، با حواشی سید محمد باقر صدر، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۱۳. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (بی تا)، *ملحقات العروة الوثقی*، قم: مکتبه الداوری.
۱۴. _____ (۱۴۰۹ق)، *العروة الوثقی*، بیروت: مؤسسه الاعملی للمطبوعات.
۱۵. عاملی، شیخ حر (۱۴۱۶ق)، *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۱۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۱)، *حقوق خانواده*، ج ۳، تهران: شرکت انتشار.
۱۷. کاشف الغطاء، شیخ محمد حسین (۱۴۲۶ق)، *تحریر المجله*، قم: المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الاسلامیه.

۱۸. محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۱)، بررسی فقهی حقوق خانواده، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، چ ۹.
۱۹. مروارید، علی اصغر (۱۴۱۰ق)، الینایع الفقهیه، بیروت: مؤسسة فقه الشیعه.
۲۰. منصور، جهانگیر (۱۳۷۹)، قوانین و مقررات کار و تأمین اجتماعی، چ ۴، تهران: نشر دوران.
۲۱. میرزایی، علیرضا (۱۳۸۶)، قانون مدنی (محشی)، چ ۲، تهران: انتشارات بهنامی.
۲۲. نجفی، شیخ حسن (۱۳۶۲)، جواهرالکلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۳. نوری، حسین (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل، الطبعة الثانية، بیروت: مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث العربی.
۲۴. ورعی، سیدجواد (۱۳۸۶)، مبانی و مستندات قانون اساسی، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.
۲۵. هاشمی، سیدمحمد (۱۳۷۸)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، چ ۲، تهران: نشر دادگستر.

